جلسه، تفاهم و گفتگوی علمای شیعه و سنی با هم!



قال ا الحکیم فی کتابه:

بسم ا الرّحمن الرّحیم

الّذین یبلّغون رسالات ا و یخشونه و لا یخشون احدا الّا ا و کفی با حسیبا(۱)

برای من، یکی از دیدارهای شیرین و لذتبخش در سفرها، دیدار با علمای محترم و فضلای گرامی که در سرتاسر کشور، در استانهای مختلف مشغول خدمتند، و دیدار با طلاب جوان، نهالها و شکوفه‌های نو در عرصه‌ی تربیت دینی و تعلیم دینی است. امشب هم بحمدا این جمع متراکم - برادران، خواهران، طلاب، فضلا و علمای محترم استان، از شیعه و سنی - حضور دارید، که برای من فرصت شیرین و مغتنم و همراه با حظوظ معنوی است.

چند جمله عرایضی را عرض میکنم؛ لیکن قبل از اینکه مطالبم را عرض کنم، لازم میدانم یاد نیکی بکنم و تجلیل کنم از عالم بزرگوار و اخلاقی و زاهدی که عمرش را به دستور مرحوم آیةا بروجردی در این

استان گذرانید و اجر زحمات خود را با شهادت دید؛ شهید بزرگوار محراب، مرحوم آیةا اشرفی، که شنیدم همین روزها سالگرد آن بزرگوار است. من توفیق پیدا کردم مکرر در منزلشان در کرمانشاه با ایشان ملاقات کنم؛ دو نفری بنشینیم و گفتگو کنیم. در جلسات دیگر هم ایشان را دیده بودیم؛ در جلسه‌ی ائمه‌ی جمعه‌ی استان در اسلام‌آباد، که مرحوم شهید صدوقی از یزد آمده بود و دیگران هم بودند. زیر بمباران، جلسه‌ی ائمه‌ی جمعه‌ی استان را تشکیل دادند و ما هم شرکت کردیم. در جلسات متعدد، من این مرد بزرگوار را از نزدیک دیده بودم؛ حقاً و انصافاً مصداق یک عالمِ عامل بود. فقط زبان او تبلیغ نمیکرد؛ عمل او هم تبلیغ میکرد. تواضع او، زهد او، بیاعتنائی او به بسیاری از چیزهای ظاهری، از ویژگیهای او بود؛ مرد بزرگی بود. خدای متعال هم به او اجر داد؛ در آخرِ یک عمر نسبتاً طولانی، خدای متعال مرگ ناگزیر را برای او به شهادت قرار داد. بارها عرض کردیم؛ شهادت مرگ تاجرانه است، مرگ پرسود است، این روغنِ ریخته را نذر امامزاده کردن است. بالاخره این روغن که خواهد ریخت؛ «کلّ نفس ذائقة الموت».(۲) اگر چنانچه انسان سعادت پیدا کند - پروردگارا! ما هم مشتاق این سعادتیم - این حادثه‌ی ناگزیر را به خدا بفروشد، سود سرشاری کرده است. «انّ ا اشتری من المؤمنین انفسهم»؛ (۳) خدا جان را میخرد، خدا مشتری است. این خیلی سعادت بزرگی است، و این مرد این سعادت را پیدا کرد.

در این استان، رفیق قدیمیِ عزیز ما، مرحوم حاج آقا بهاءالدین محمدی عراقی هم جزو همین سعادتمندانی بود که به شهادت رسید. مرحوم آقای حاج آقا بهاء از شاگردان خوب امام و از دوستان ما بود در قم. رحمت خدا بر این دو شهید.

همچنین یادی بکنیم از عالم اخلاقیِ مهربانِ متواضعِ دوست‌داشتنی و صمیمیمان، مرحوم حاج آقا مجتبی حاج آخوند، که ایشان هم از رفقای قدیمی ما بود از مدرسه‌ی حجتیه در قم؛ مؤمن، با صفا، صالح، صادق. رحمت خدا بر او.

همچنین یاد کنیم از مرحوم آقای نجومی (رضوان ا علیه)؛ عالم، فاضل، درس‌خوانده، زحمت‌کشیده، در عین حال یک قله‌ی هنری و حقیقتاً یک هنرمند. بعد از انقلاب، قبل از دوره‌ی ریاست جمهوری، من یکی از سفرهائی که به کرمانشاه آمدم، منزل ایشان رفتم و کارهای هنریاش را از نزدیک دیدم. بعد هم پس از رحلت امام، ایشان یکی از کارهایش را برای من فرستاده بود. من از ایشان درخواست کردم که این حدیث شریف را: «من نصب نفسه للنّاس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره» (۴) برای من بنویسید تا جلوی چشم من باشد؛ فراموش نکنیم وظیفه‌ی تعلیم خودمان را. ایشان با یک خط بسیار زیبائی نوشتند، من هم تابلو کردم و توی اتاق جلوی چشم من است. «من نصب نفسه للنّاس اماما فلیبدأ

بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»؛ اگر این تعلیم انجام گرفت، تعلیم غیر، آسان خواهد شد؛ مشکل کار ما این است.

عزیزان من! برادران من! فرزندان من! جوانان! طلاب دختر و پسر! اگر میخواهید مثل بوته‌ی گلی عطر شما فضا را معطر کند، اگر میخواهید معنویت مثل چشمه‌ای از شما سرازیر شود و بدون اجبار، بدون اکراه، تشنگان بنوشند و به سوی آن بشتابند، راهش این است: «فلیبدأ بتعلیم نفسه».

این آیه‌ی شریفه‌ای که تلاوت کردند: «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء»، (۵) خشیت را یکی از خصوصیات علما قرار داده است. خب، علما خیلی خصوصیات دارند، اما خشیت را انتخاب کرده است. بعد از ذکر آیات الهی در کوه و دشت و صحرا و باغ و راغ(۶) که در آیات هست، میفرماید: «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء». خاصیت علم همین است که انسان را مشمول این نعمت بزرگ میکند، خشیت الهی بر دل انسان سایه میافکند؛ این را باید به دست بیاوریم. شما جوانها آسانتر از من میتوانید این کار را انجام بدهید. به سن ما که رسیدید، اگر کسی در دوران جوانی کاری کرده باشد، به دردش میخورد؛ والّا کارش سخت است. خشیت را امروز در خودتان ایجاد کنید؛ خشوع در مقابل خدا را امروز برای خودتان فراهم کنید؛ باب تضرع الیاللّه را امروز باز کنید؛ نوافل را که مقرِب الیاللّه هستند، از امروز شروع کنید؛ اینها به دردتان میخورد. این عمر که تمام خواهد شد؛ بعضیها به پیری میرسند، بعضی نمیرسند. این را هم شما بدانید؛ فاصله‌ی بین بیست سالگی و سی سالگی تا هفتاد سالگی و بعد از هفتاد سالگی که ما هستیم، فاصله‌ی کمی است؛ مثل برق میگذرد. انسان در بیست سی سالگی خیال میکند که حالا اوه، کِی تا هفتاد سالگی؟ نه، مثل برق میگذرد؛ بعد هم رفتن است. اگر بناست در این فاصله‌ی کوتاه، در این فرصت اندک، حظی ببریم، کاری بکنیم، توشه‌ای فراهم کنیم، مایه‌اش را باید در جوانی فراهم کنید. من توصیه‌ی به خشوع و ذکر و تقوا و سعی برای تقرب الیاللّه را برای طلاب واجبتر میدانم تا توصیه‌ی به علم، که مایه‌ی اصلی کارشان علم است. اگر علم باشد، تقوا نباشد، این علم میشود بی‌فایده، گاهی هم مضر. عالمانی داشتیم - چه علم دینی، چه علم غیر دینی - که نه فقط از این علم بهره‌ای نبردند و بهره‌ای نرساندند، بلکه وزر و وبال شد. این روح معنویت در کالبد علم و عالم لازم است.

شهر کرمانشاه، شهر مهمی است. همین طور که جناب آقای علما اشاره فرمودند، در گذشته‌های دور، کرمانشاه علمای بزرگی داشته است؛ در این دو قرن، دو قرن و نیم اخیر هم خانواده‌های علمیِ بزرگی در این شهر به وجود آمدند؛ مثل خاندان آل‌آقا، مثل خاندان جلیلی، و خاندانهای علمیای که غالباً در بین آنها عالم، یک نفر و دو نفر و ده نفر نبود - بیشتر بود - خاندانهای علمیِ ماندگار.

یک نقطه‌ی دیگری که در این باب نظر من را در مورد کرمانشاه جلب میکند، این است که همچنان که مردم کرمانشاه غریب‌نواز و مهمان‌نواز و نسبت به واردشوندگان، دارای دل رحیم و دست بخشنده هستند، این خصوصیت در مورد علمای وارد، گویا بیشتر است. مرحوم آقا محمدعلی (رضوان ا علیه) - پسر مرحوم وحید بهبهانی، که از برجسته‌ترین شاگردان پدرش بود - بلند شد آمد کرمانشاه ماند. با اینکه قصد کرمانشاه نداشت، اما کرمانشاه ماند، نگهش داشتند؛ شد سرسلسله‌ی خاندان آل‌آقا. خودش و تعداد زیادی از فرزندان و از خاندانش از علما بودند. این یک مورد.

مورد دیگر، مرحوم آسید حسین حائری است، که ایشان آخر عمر مشهد آمده بود. آن موقع، دوران نوجوانی ما بود. تا حدودی من از ایشان یادم هست. ایشان پسر برادر مرحوم آسید محمد اصفهانیِ معروف و شاگرد آسید محمد اصفهانی و شاگرد آخوند و ملای بزرگی بود که از عراق آمد و سالهای متمادی در کرمانشاه ساکن شد. ایشان در اصفهان حد جاری میکرد. شخصیت برجسته‌ای بود؛ هم عالم بود، هم معنوی و اخلاقی بود. مرحوم آقای آقا مرتضی حائری از قول خود مرحوم آسید حسین برای من نقل کردند که کسی آمده بود منزل آسید حسین و مدتی آنجا بود. او اهل معنا و اهل سلوک و اهل ریاضت بود. ایشان به او میگوید اگر میتوانی یک کاری بکن که من خدمت حضرت برسم. او هم یک راهی به ایشان یاد میدهد. بعد اطلاع میدهند که در ده روز روضه - دهه‌ی محرم بوده یا کِی بوده - حضرت میآیند در روضه‌ی تو. و حضرت تشریف آوردند در روضه‌ی او. که حالا داستانش مفصل است. او یک چنین شخصیتی است. این از لحاظ معنویاش است، از لحاظ علمی هم که از تربیت شدگان اخلاقی مرحوم آخوند ملا فتحعلی سلطان‌آبادی است که آن وقت در سامره بوده.

شخصیت دیگر، مرحوم سردار کابلی است؛ شخصیت برجسته‌ی علمی در فنون مختلف. این کتابی که درباره‌ی ایشان نوشتند، کتاب بسیار پرمغز و خوبی است؛ بنده سالها پیش این کتاب را دیدم. ایشان حدود شصت سال در کرمانشاه بوده است. بزرگان از او استفاده‌ها کردند. من در آن کتاب خواندم که مرحوم حاج آقا حسین قمی (رضوان ا تعالی علیه) در سفر به عتبات یا در برگشت از عتبات، به کرمانشاه میآیند و با مرحوم سردار کابلی دیدار میکنند. در یک مسئله‌ای درباره‌ی قبله و این حرفها بین این دو نفر بحث شد و مرحوم سردار کابلی مطالبی گفت که حاج آقا حسین گفت شما بیا اینها را به من یاد بده. نویسنده‌ی کتاب میگوید من خودم دو جلسه دیدم - به نظرم میگوید خودم دیدم؛ چون من سالها پیش این کتاب را خواندم - که حاج آقا حسین قمی، مرجع تقلید، شخصیت علمی برجسته، جلوی سردار کابلی مینشست و سردار کابلی آن بحث علمی را به ایشان یاد میداد. این هم خودش درس است؛ یادگیری در سنین هشتاد سالگیِ مرحوم حاج آقا حسین و در رتبه‌ی مرجعیت تقلید. برای یک عالم، این کار نه فقط ننگ نیست، عیب نیست، بلکه افتخار است. ما طلبه‌ها باید اینها را یاد بگیریم. شما جوانها باید با این روشها

حرکت کنید و پیش بروید. این مرد، کابلی بود، اهل کابل بود، بزرگ‌شده‌ی هند بود، بعد نجف بود، به اینجا آمد، کرمانشاه از او پذیرائی کرد، او را در آغوش گرفت؛ مرحوم سردار کابلی - جامع فنون، ذو فنون - شصت سال در کرمانشاه ماند. همین مرحوم شهید اشرفی اصفهانی یکی از علمای مهاجر به این شهر بود. این شهر این خصوصیت را هم دارد؛ نشان میدهد که دلهای مردم، دلهای عالمِ دین‌پسند است؛ علمای دین را دوست میدارند. وقتی که کسی را پیدا کردند و خصوصیات او را دیدند، پسندیدند و فهمیدند، با صفائی که مردم کرمانشاه دارند، آنچنان با او گرم میگیرند که او احساس نمیکند در وطن خودش نیست. خب، مرحوم اشرفی، اصفهانی بود، اما خودش را کأنه کرمانشاهی میدانست؛ شده بود کرمانشاهی. خب، حالا این مطالب، در مقدمات بود. من چند مطلب را عرض کنم.

یک مطلب این است که عزیزان من! علمای محترم! فضلای گرامی! طلبه‌های جوانِ امیدهای آینده! بدانید امروز وظیفه‌ی روحانیت مضاعف است. اگر روحانیت همیشه یک باری بر دوش داشته است - بار تفهیم، تبیین، ابلاغ؛ «الّذین یبلّغون رسالات ا» - امروز این بار مضاعف است؛ چرا؟ برای دو جهت: یکی اینکه فرصت برای تبلیغ اسلام در دنیا - چه دنیای اسلام، چه دنیای غیر اسلام - به وجود آمده است، که حالا مختصراً عرض خواهم کرد. یکی هم به دلیل همین فرصت و از ترس اسلام، حملات نسبت به اسلام افزایش پیدا کرده است. پس وظیفه مضاعف میشود. وقتی فرصت هست، وظیفه زیاد است. وقتی به خاطر این فرصت، حمله و دشمنی و تهاجم هست، باز وظیفه زیاد است. امروز شما در یک چنین وضعیتی هستید. نباید هم بترسید؛ «و یخشونه و لا یخشون احدا الّا ا». از هیچ چیز نترسید، از سختیهای راه نهراسید. نه اینکه بگوئید سختی نیست؛ چرا، سختی هست؛ اما از این سختی نترسید. به استقبال کارهای دشوار و سخت بروید. کارهای نشدنی را انجام بدهید. مگر در ایران نشد؟ در ایران یک کاری انجام گرفت که اگر همه‌ی تحلیلگران عالم، ساعتها، روزها و شبها مینشستند وقتشان را صرف میکردند، جز به این نتیجه نمیرسیدند که وقوع این کار محال است. آن کار چه بود؟ آن این بود که این کشوری که از لحاظ فرهنگی وابسته‌ی به غرب بود، از لحاظ سیاسی زیر سرپنجه‌ی اقتدار غرب بود، از لحاظ اقتصادی بازیچه‌ی غرب بود و رؤسای کشور، خودشان را مطیعِ گوش‌به‌فرمانِ ناچارِ در مقابل آمریکا میدانستند - که البته همان دستگاه محمدرضا و غیره از اینکه مجبورند حرف آنها را گوش کنند، ناراحت هم بودند؛ اما مثل نوکری بودند که از دستور اربابش ناراحت است؛ بله، ناراحت است؛ اما چشمش کور، باید انجام بدهد - کشوری که آن فرهنگش است، آن سیاستش است، آن اقتصادش است، آن مسئولینش هستند، و همه در جهت وابستگی به غرب و دوری از اسلام، ناگهان در این کشور صد و هشتاد درجه قضایا برگشت و نظامی سر کار آمد که به غرب با چشم سوءظن و در مواردی به چشم دشمنی نگاه کرد و جهتگیری را به سمت اسلام و تحقق اسلام قرار داد؛ یعنی تشکیل نظام جمهوری اسلامی. هر تحلیلگری میگفت این کار محال است، چنین چیزی ممکن نیست؛ اما شد، این محال اتفاق افتاد.

من به شما بگویم؛ حتّی بعضی از مبارزین خود ما میگفتند نمیشود. مرحوم آقای طالقانی به خود من گفت که امام میگوید «شاه باید برود»؛ خب، معلوم است که شاه نمیشود برود. باورش نمیآمد که ممکن است شاه برود. مرحوم آقای طالقانی به خود من گفت این مرد حرفهایش عجیب است؛ چیزهائی که نشدنی است، او میگوید و میشود؛ یکی اش رفتن شاه بود. این را بعد گفت. امام گفت شاه میرود، هیچ کس باور نمیکرد؛ اما رفت. نه فقط شاه رفت، آمریکا رفت، غرب رفت، استعمار و استکبار رفت. هیچ کس باور نمیکرد، اما شد.

هیچ کس باور نمیکرد که بزرگترین انقلاب زمان حاضر در کشورهای اسلامی، در مصر اتفاق بیفتد؛ مصرِ کمپ‌دیوید، مصرِ حسنی مبارک. ممکن بود جاهای دیگر را احتمال بدهند، اما مصر را کسی احتمال نمیداد. در مصر انقلاب اتفاق افتاد. این همان چیزی است که ما باید به یاد داشته باشیم.

بروید سراغ کارهای نشدنی، تا بشود. تصمیم بگیرید بر برداشتن کارهای سنگین، تا بردارید. «و لا یخشون احدا الّا الله». خب، زحمتهایش چه؟ رنجهایش چه؟ محرومیتهایش چه؟ جوابش این است که: «و کفی بالله حسیبا»؛ خدا را فراموش نکن، خدا حسابت را دارد. در میزان الهی، رنج تو، محرومیت تو، کفّ نفس تو، حرصی که خوردی، زحمتی که کشیدی، کاری که کردی، خون دلی که خوردی، دندانی که روی جگر گذاشتی، اینها هیچ وقت فراموش نمیشود؛ «و کفی بالله حسیبا».

این، راه ماست. آنجا خشوع را به ما - به عنوان علما - توصیه میکند، اینجا «یبلّغون رسالات الله» را توصیه میکند. خب، «رسالات الله»، «رسالات انبیاء الله» است دیگر. خدای متعال میفرماید: «و کذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّا شیاطین الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و لو شاء ربّک ما فعلوه فذرهم و ما یفترون».(۷) وضع موضعگیری و آرایشِ پیرامون نبی این است. «عدوّا شیاطین الانس و الجنّ»؛ هم شیطان جنی، هم شیطان انسی به طرفش حمله میکنند. خب، اگر بناست من و شما تبلیغ رسالات الهی را بکنیم، منتظر شیاطین انسی و جنی باشیم. به ما حمله میکنند؛ آماده بشویم. از لحاظ روحی، در درون خود حصار مستحکمی به وجود بیاوریم - که این حصار، حصار ایمان و توکل است - تا مغلوب نشویم و از درون شکست نخوریم. فرار و هزیمت بیرونی، ناشی از فرار و هزیمت درونی است. شکست درون انسان است که شکست بیرونی را نصیب انسان میکند، بر انسان تحمیل میکند. اگر شما در دلت شکست نخوری، هیچ کس نمیتواند شکستت بدهد. حصاری که باید در دل شما به وجود بیاید، حصار ایمان به خدا و توکل علی الله است؛ «و علی الله فلیتوکّل المؤمنون»، (۸) «و علی الله فلیتوکّل المتوکّلون»، (۹) «و من یتوکّل علی الله فهو حسبه»، (۱۰) «الیس الله بکاف عبده»؛ (۱۱) اینها درسهای ماست. قرآن را با تأمل بخوانیم؛ اینها را به عنوان درس یاد بگیریم، اینها دستورالعمل زندگی است. این، یک جور آمادگی

است.

یک آمادگی دیگر هم آمادگی بیرونی است. این شیطانی که حمله میکند، همیشه یک جور حمله نمیکند. شیطانِ امروز که از راه اینترنت و ماهواره و روشهای ارتباطیِ مدرن و فوق مدرن سراغ شما می‌آید، حرفهای مدرنی هم دارد؛ سخت‌افزارش را مدرن کرده، نرم‌افزار مدرن هم دارد. شبهه‌آفرینی دارد، اخلال در عقیده دارد، ایجاد تشویش در ذهن دارد، تزریق ناامیدی دارد، ایجاد اختلاف دارد. الان دلارهای نفتی دارد یک جاهائی صرف میشود؛ بنده خبر دارم، اطلاع دارم. اینها گزارشهایش غالباً گزارشهائی است که پخش نمیشود. در بعضی از کشورهای اسلامی مثل ریگ پول میریزند برای اینکه در بین سنیها اجتماع ضد شیعه درست کنند. این از این طرف؛ از آن طرف هم به یک گوینده‌ی به اصطلاح شیعی پول میدهند که در تلویزیون، به نام شیعه، ام‌المؤمنین عایشه را متهم کند، قذف کند، اهانت کند. روشها اینهاست. شما در مقابل این روشها چه کار میکنید؟ سنی چه کار میکنی؟ شیعه چه کار میکنی؟ از کارهای اینها گول نخوریم. اختلاف برای آنها بیشترین و بزرگترین نعمت است.

من همین جا این نکته را هم عرض بکنم؛ استان شما، استان شیعه و سنی و مخلوط است. علمای شیعه و سنی با هم جلسه بگذارند، تفاهم کنند، با هم حرف بزنند. ما کارهای مشترکی داریم. خیلی خوب؛ شما فقه خودت را تبیین کن، تدریس کن، شما هم فقه خودت را تبیین کن، تدریس کن. شما فقه جعفری بگو، شما فقه شافعی بگو. عقایدتان را داشته باشید، اما کارهای مشترک هم میتوانید بکنید. من به فقیه شافعی یا مقلد شافعی نمیگویم بیا حتماً بشو جعفری، شیعه؛ نه، خواست، تحقیق کرد، آمد؛ شد، شد؛ نشد، نشد.

هر کسی اگر میخواهد مذهب خودش، کار خودش را حفظ کند، داشته باشد؛ اگر میخواهند بحث مذهبی بکنند، هیچ اشکالی ندارد - من بحث مذهبی را هم قبول دارم - اگر دوست دارند بحث علمیِ مذهبی بین علما و بین صاحبان فن بکنند، بنشینند این کار را بکنند؛ منتها نه در منظر و مرئای مردم، بلکه در جلسات علمی بنشینند با هم بحث کنند؛ او استدلالش را بگوید، آن استدلالش را بگوید؛ یا یکی قانع میشود، یا قانع نمیشود؛ اینها اشکال ندارد؛ لیکن علی‌رغم همه‌ی اینها، یک امور مشترکی وجود دارد؛ یک دردهای مشترکی هست که درمانهای مشترکی دارد. عالم شیعه در بین مردمِ خود، عالم سنی در بین مردمِ خود نفوذ دارند؛ از این نفوذ استفاده کنند، این مشکلات مشترک را برطرف کنند.

امروز کسانی هستند که سلاحشان تکفیر است؛ ابائی هم ندارند که بگویند ما تکفیری هستیم؛ اینها سم‌اند. خب، این سم را باید از محیط اسلامی خارج کرد. یکی او را تکفیر کند، یکی او را تفسیق کند؛ این در سخنرانی و در منبر یک حرفی بزند که تعریض به او باشد، او یک چیزی بگوید که تعریض به این

باشد؛ این همین چیزی میشود که دشمن میخواهد. پس این وظیفه‌ی مضاعف که عرض میکنیم، همه‌ی این جوانب را شامل است؛ از وظیفه‌ی قلبی، تربیت نفس، ایجاد خشوع و خشیت در دل شروع میشود تا به این چیزها میرسد.

یک وظیفه‌ی دیگر، وظیفه‌ی فراگیری است. من شنیده‌ام فضلای بومیِ کرمانشاهی عده‌ای در قم هستند - که لابد آقایان میشناسند - اینها تشویق بشوند؛ یا بیایند هجرت کنند، یا اگر هم بکلی نمیآیند، در ایام خاص بیایند؛ سالی دو ماه، سه ماه، چهار ماه اینجا بیایند؛ بین مردم بروند، به روستاها بروند، به شهرها بروند، مساجد را آباد کنند. بنابراین مسئله‌ی علم، مسئله‌ی مهمی است.

البته در کنار فراگیری علم، مسئله‌ی تبلیغ وجود دارد، که بسیار مهم است. تبلیغ، داستان مفصلی است. اگر میخواهید تبلیغِ خوب بکنید، از قبل مخاطب خودتان را انتخاب کنید. میخواهید با جوانها حرف بزنید؛ خیلی خوب، اگر مخاطب خودتان را انتخاب کردید - که جوانها هستند - باید بدانید سؤال او چیست.

یک طلبه‌ای بود، مشهد درس ما میآمد؛ بعد مدتی بود، نبود؛ او را توی درس نمیدیدم. بعد از مدتی او را دیدم، گفتم کجا بودی؟ گفت فلان جا - یکی از شهرهای دور استان خراسان - مشغول تبلیغ بودم. گفتم خب، بالاخره چی؟ گفت به نتیجه‌ای که رسیدم، این است که من هیچی برای این مردم یاد نگرفتم. گفت من هرچه بلدم، به درد اینها نمیخورد! خب، این مخاطب‌نشناسی است. مخاطب را باید شناخت؛ روستائی، شهری، تحصیلکرده.

امروز ما چقدر جوان تحصیلکرده داریم. در همین کرمانشاه شما، جمعیت تحصیلکرده‌ها خیلی زیادند. یک وقتی این خبرها نبود. قبل از انقلاب، همه‌ی این استان کرمانشاه، شاید سیصد تا تحصیلکرده‌ی دانشگاهی داشت؛ حالا ده برابر یا شاید ده‌ها برابر تحصیلکرده هستند. اینها جوانند، در معرض امواج تبلیغاتی و گفتمانهای گوناگون قرار میگیرند، برایشان سؤال به وجود می‌آید؛ شما سؤال او را بدان، جوابش را آماده کن، بعد برو بنشین در مرکز پاسخگوئی؛ مخاطب خودت را انتخاب کن، فکر او را بدان، متناسب با فکر او و آنچه که نیاز اوست از کتاب و سنت و از کلمات بزرگان، مطالب را در اختیارش بگذار. جناب آقای ممدوحی فرمودند، درست هم هست؛ همین کتابهای مرحوم آقای مطهری، کتاب شریف المیزان، کسانی بیایند اینها را متناسب با نیاز و سؤال جوانها انتخاب و ارائه کنند. خب، حالا این کار هم باید در قم انجام بگیرد. شما در قمید. خطاب ما به قم، یک خطاب دائمی است. قم باید این کارها را انجام بدهد؛ بکنند، بکنید؛ اینها کارهای لازمی است.

به قدر تعلیم، یا شاید بیش از تعلیم، به تربیت بیندیشید. بجز در یک جا در قرآن، که «یعلّمهم» جلوتر از «یزکّیهم» است، همه جا «یزکّیهم» - تزکیه - بر تعلیم مقدم است؛ «یزکّیهم و یعلّمهم الکتاب و الحکمة».(۱۲) این شاید نشان دهنده‌ی این است که تزکیه جایگاه برتری دارد. مخاطبان خودتان را تزکیه کنید، تربیت کنید. این تربیت هم همین طور که عرض کردیم، «من نصب نفسه للنّاس اماما فلیبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره»، سخت است. این کار سخت را هم باید انجام داد.

در لایه‌های عمیق ذهن مخاطب اثر بگذارید. اکتفاء نکنید به این که احساسات او یا عواطف او جلب شد، راضی بشوید؛ نه، سعی کنید در آن لایه‌های عمیق ذهن اثر بگذارید تا با حوادث گوناگون از دست نرود.

روحانیون وظائف اجتماعی هم دارند. روحانیون بایستی در مسائل اجتماعی وارد شوند؛ منتها آن نکته‌ی اساسی این است که این ورود روحانی در مسائل اجتماعی باید ورود همراه با روحانیت باشد، نه با تحکم؛ اگر با تحکم شد، دیگر فایده‌ای ندارد. خصوصیت روحانی این است که با روحانیت، با اخلاق، با نصیحت، با ارائه‌ی راه، اطراف قضیه را آگاه کند، مشتاق کند، قانع کند، به یک کاری وادار شوند. اگر با تحکم شد، فایده‌ای ندارد. روحانی باید در مقام روحانی عمل کند. البته اگر شما رئیس جمهور شدید، در مقام رئیس جمهور یک وظیفه‌ی دیگری دارید، در مقام قاضی یک وظیفه‌ی دیگری دارید؛ اما در مقام روحانی، وظیفه این است که با زبان روحانیت و با زبان انبیاء با مردم حرف بزنید؛ با تحکم نباید باشد، با روحیه‌ی سیاسیکارانه نباید باشد.

نماز، همه چیز است. آن کسی که همه‌ی رابطه‌هایش قطع شده، اگر توانسته باشد رابطه‌ی نماز را نگه دارد، این او را نجات میدهد. نماز خیلی مهم است. مخاطبانتان را به نماز تشویق کنید، راه‌های شرکت آنها در نمازهای جماعت را آسان کنید. این سمینار نماز که هر سال برگزار میشود، من نمیدانم تا حالا در کرمانشاه برگزار شده یا نه؛ این را در اینجا برگزار کنید؛ یک رونق و جلوه‌ای به نماز میدهد.

مبلّغان شیعه و سنی هم همدیگر را آزرده نکنند. با هم همراهی کنید، همدلی کنید. در موارد اختصاصِ خودشان، سنی کار خودش را بکند، شیعه کار خودش را بکند. یک موارد مشترکی هم وجود دارد، که با همدیگر کار کنند. این اگر شد، ان‌شاءالله آن وقت روحانیت پیش خواهد رفت.

من به شما عرض کنم؛ انقلاب اسلامی که پیروز شد، اسلام در دنیا یک رونق تازه‌ای پیدا کرد. خیلیها در دنیا به فکر افتادند که این چه بود؟ این کدام موتور پرقدرت بود که توانست یک چنین حادثه‌ی عظیمی

را به وجود بیاورد که غرب را تکان داد؟ پیروزی انقلاب اسلامی و عظمت امام، غرب را تکان داد، نظام سلطه را تکان داد. خیلیها به فکر افتادند بروند ببینند این چیست. به قرآن مراجعه کردند، حقایقی از اسلام دستشان آمد؛ لذا مشتاق اسلام شدند، گرایش به اسلام پیدا کردند. در آن برهه، یک فصل، یک حمله، یک موج به سمت اسلام به وجود آمد، که ادامه هم پیدا کرد.

موج دوم، آن وقتی شد که نظام مارکسیستی شکست خورد. حتّی در کشورهای اسلامی، جوانهای زیاد و مردمان بااخلاصِ زیادی بودند که امید خودشان را به نظام مارکسیستی بسته بودند؛ فکر میکردند با تشکیل دولت سوسیالیستی خواهند توانست فقر و بیعدالتی و چه و چه و چه را از کشورهاشان دور کنند؛ بعضیهاشان هم واقعاً مردمان صادقی بودند؛ بنده بعضی از اینها را دیده بودم؛ چه از مسلمانهاشان، چه از غیر مسلمانهاشان؛ مردمان صادقی بودند، اما به اسلام هیچ اعتقادی نداشتند؛ مارکسیست شده بودند برای خاطر اینکه خیال میکردند در مارکسیسم امیدی برای مردم هست؛ بعد که مارکسیسم شکست خورد، اینها دیدند نه، فایده‌ای ندارد؛ لذا به سمت اسلام آمدند.

همه‌ی این گروه‌های جوانی که شما دیدید در مصر و تونس و لیبی و یمن و جاهای دیگر، شعار اسلام میدادند، اینها در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی - یعنی حدود چهل سال پیش، سی سال پیش - همه‌شان شعارهای چپ میدادند، شعارهای کمونیستی میدادند؛ اگر هم کسی از اسلام چیزی میگفت، لابه‌لایش حرفهای مارکسیستی بود. حتّی در کشور خود ما هم مواردی از این قبیل بود؛ من نمیخواهم اسم بیاورم. بودند کسانی که از اسلام میگفتند، اما لابه‌لای حرف اسلامی، در واقع تفکرات مارکسیستی بود که داشت تبلیغ و ترویج میشد. خب، اینها یک جائی اثر خودش را میبخشد. بعد از آنکه مارکسیسم شکست خورد، همه‌ی این گروه‌ها که از مارکسیسم مأیوس شدند، به اسلام برگشتند؛ به اسلام نگاه کردند، به قرآن نگاه کردند، به احکام اسلامی نگاه کردند، به جمهوری اسلامی نگاه کردند؛ دیدند عجب، یک نظامی بر پایه‌ی اسلام سر پا آمده، همه‌ی شعارهای مدرن و مترقی را سر دست گرفته، همه‌ی قدرتهای ظالم و ستمگر و مکندگان خون ملتها با او دارند مبارزه میکنند، این هم مثل کوه ایستاده و نمیلرزد. به شگفت آمدند؛ گفتند عجب، خب بیائیم ببینیم این چیست. همانهائی را که میخواستند و در مارکسیزم دنبالش میگشتند و نتوانسته بودند آنها را پیدا کنند، بعد هم که بکلی شکست خورد، میدیدند حالا در اسلام هست. این هم یک مقطع بود که گرایش به اسلام پیدا شد. یک مقطع هم حالا به وجود آمده است؛ مأیوس شدن از لیبرالیزم غربی، لیبرال دموکراسی غرب، اقتصاد کاپیتالیستی. میبینید چه خبر است؟

میخواهند این مسئله را در تبلیغات کوچک کنند. واقع قضیه که کوچک نمیشود. در مرکز مالی آمریکا، در پایتخت اقتصادی آمریکا، یعنی در نیویورک، آن هم در خیابان «وال استریت» که کانون اصلی

سرمایه‌داری دنیاست، هزاران نفر جمعیت جمع بشوند، بگویند ما سرمایه‌داری را نمیخواهیم. اینها نه مهاجرند، نه همه سیاه‌پوستند، نه از طبقات پائین جامعه‌اند؛ در میانشان استاد دانشگاه هست، سیاستمدار هست، گروه‌های دانشجوئی به اینها پیوسته‌اند؛ میگویند ما نظام کاپیتالیستی را نمیخواهیم. خب، این همین حرف ماست؛ ما هم که از اول گفتیم «نه شرقی، نه غربی»، یعنی نه نظام کاپیتالیستی، نه نظام سوسیالیستی؛ آن سوسیالیستیاش بود که به جهنم رفت، این هم دارد یواش یواش سرازیر میشود. بعد از این حادثه، اقبال به اسلام بیشتر خواهد شد. این هم یک موج دیگر است؛ موج سوم است.

باید شماها آماده باشید. روحانیت اسلام باید آماده باشد. حرفهای سست به کنار برود؛ معارف منطقی و قوی و ریشه‌دار اسلام که از کتاب و سنت گرفته شده، از کلمات ائمه‌ی معصومین (علیهم‌السّلام) اتخاذ شده؛ مبانی مستحکم عقلی، عقل‌پسند و متناسب با نیازهای انسان و جامعه‌ی بشری مطرح شود؛ خواهید دید موج گرایش به اسلام بیشتر خواهد شد.

خب، ما که با شما خیلی حرف داریم. جلسه هم برای من - همان طور که عرض کردم - جلسه‌ی محظوظ کننده‌ای است؛ لیکن خب، رعایت وقت را هم باید کرد.

پروردگارا! ما را آنچنان که خودت میپسندی، از علمای دین قرار بده. پروردگارا! به این جوانان عزیز ما، به این طلاب جوان، به این نونهالان بوستان علم دین، در هر جا که هستند - در کرمانشاه و غیر کرمانشاه - توفیق بده که از علمای عاملین بشوند. فضل و رحمت و هدایت خود را بر همه‌ی ما نازل کن. قلب مقدس ولیعصر (ارواحنا فداه) را از ما راضی و خشنود کن.

منبع:https://khl.ink/f/17659

۱) احزاب: ۳۹

۲) آل‌عمران: ۱۸۵

۳) توبه: ۱۱۱

۴) نهج‌البلاغه، قصار ۷۳

۵) فاطر: ۲۸

۶) دشت و دامنه‌ی کوه

۷) انعام: ۱۱۲

۸) آل‌عمران: ۱۲۲

۹) ابراهیم: ۱۲

۱۰) طلاق: ۳

۱۱) زمر: ۳۶

۱۲) آل عمران: ۱۶۴